



ایران! ایران! صدای سبزم شده‌ای

شاخه را تو از تنم نسیم، سرشار می‌کنی. عشق را نگاه تو.
خاک را تو از تنم آب، پیدار می‌کنی. باغ را بهار تو.

زمن را از زمزمه زمان، زیبا می‌کنی. نور روز را شادای تو.
فقط را از هوای تازه، لبریز می‌خواهم.
ای که در خاطرات زلالم خانه کرده‌ای.
ایران! جانم، گل افشان باد.

اینک که تو با منی و من با گل سرخ
همواره در آتش است با ما گل سرخ
در شعر. معطرش رها باید گشت
شادای من و شادای تو و شادای گل سرخ

بیرختی و بیا تو را نه در جانم ریز
دل، تازه کن و جوازه در جانم ریز
شادای من، شاخه های سبزم زده را
چون باور عاشقانه در جانم ریز

امروز که شعر از غواص دین، من است
آیین تو آیه نخستین، من است
بگذار که بگذرد خراشت از باغ
نام تو خطابه به بهارین، من است

باز آمدن، تو باز دیدن دارد
سرسبزی، لبریز تو چنین دارد
یا این همه درد گفته، نوروز! امروز
آواز تو از دلم شنیدم دارد

من آمده‌ام که شعر، فردا باشم
معنای معطر، غزل جا باشم
برگستره عاطفه ها خیمه زنب
هر جا که دلی رسید آنجا باشم

با من بشین و باز زیبا هم کن
زیبا کن، عاشقان، فردا هم کن
آن دانه افشاده در خاک، تو ام
گندم شده‌ام بیا تماشا هم کن

عشق تو ستاره بود می دانستم
خورشید دویار بود می دانستم
پاییز مرا نگاه سبز تو شکست
چشم تو بهاره بود می دانستم

این بار جو این بهار می باید زیست
سرشار و شکو فدیار می باید زیست
امروز که رنگ شادیت سرخ تو است
شاداب تو از آزار می باید زیست

با آیینه ات گفت و شنودم زیباست
پنهان تو ان کرد درودم زیباست
آن دم که سراینده شفاف تو ام
در سینه، سرو د لگرودم زیباست

در هر نفسی صفای سبزم شده‌ای
این است که ماجرای سبزم شده‌ای
تا عشق، مرا بهارها بپسرایند
ایران! ایران! صدای سبزم شده‌ای

پانچ دالہ

زشتہ دہائی کو سام

زنگھو کو سرسار

کہ روڈ کا رتو آبادا

کھل پتہ بہار

۲۷

۶۹ مریس ۲۷